

دیوان ناصر خسرو از آثار مهم شعر فارسی است که در قرن پنجم هجری سروده شده است. از این دیوان تاکنون چاپهای متعددی به تصحیح استادان بزرگی چون «استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق»، چاپ «نصرالله تقوی»، گزیده اشعار ناصر خسرو دکتر جعفر شعار، شرح سی قصیده دکتر مهدی محقق، گزیده هفده قصیده از ناصر خسرو و همچنین سی قصیده ناصر خسرو با انتخاب و توضیح دکتر علی اصغر حلبی منتشر شده است. اما اولین کتابی که در این زمینه شرح تمام دیوان را دربرمی گیرد دیوان حکیم ناصر خسرو است که متنی انتقادی همراه با شرح و توضیح است و از سوی انتشارات پیام امروز با تصحیح و شرح دکتر جعفر شعار و دکتر کامل احمدنژاد به زیور طبع آراسته شده است.

ضمن سپاس و تشکر از آن استادان بزرگوار و فاضل و ارج نهادن صمیمانه زحمات طاقت فرسای آن دو محقق ارجمند اجازه می خواهم نظر خود را در مورد شرح بعضی از ابیات به استحضار شارحان محترم و دیگر ادب دوستان صاحب نظر برسانم.

۱- ص ۹، سطر ۹:

«چراغ روشن» را ترکیب اضافی دانسته اند.

«چراغ روشن» ترکیب وصفی است نه ترکیب اضافی.

۲- ص ۱۱، سطر ۱۳: آمده است:

«در غیر مواردی که یاد شد مرکب جدا نوشته می شود از قبیل ترکیب اضافی و وصفی یا حفظ نشانه اضافه: چراغ روشن، شورای عالی.»  
در اینجا نیز آوردن «چراغ روشن» به عنوان ترکیب اضافی اشتباه به نظر می رسد.

۳- ص ۵۰، بیت ۵۱:

گر به خواب اندر، کسای دیدی این دیبای من  
سوده کردی شرم و خجالت مر کسای را کسا  
در توضیحات آمده است: «اگر کسای (شاعر) این دیبای (شعر) مرا می دید، از شرم و خجالت کسای (جامه) کسای را می ساید، از میان می برد.»

در مصرع دوم «شرم و خجالت» نهاد است و باید به این صورت معنی شود: ... شرم و خجالت کسای کسای را می ساید. در معنی داده شده «از» زاید به نظر می رسد.

۴- ص ۶۲، بیت ۲۲:

که آراید، چه گویی، هر شبی این سبز گنبد را  
بدین نورسته نرگسها و زراندود پیکانها

# دیوان حکیم ناصر خسرو

متن انتقادی همراه با شرح

دکتر جعفر شمار - دکتر کامل احمدنژاد

● دیوان حکیم ناصر خسرو

هادی اکبرزاده

● انتشارات پیام امروز، چاپ اول، تهران ۱۳۷۸

شیفته ست آن کس که او در عهدشان بستار نیست  
در توضیح آمده است: «بستار: سست و ناستوار»  
در بعضی نسخ «شیفته ست» به صورت «شیفته ست» آمده است و  
در آن صورت «بستار» بدون اشکال است ولی با توجه به این که  
«شیفته» در اینجا به معنی «دیوانه، سرگردان...» است بهتر است «بستار»  
به جای «بستار» بیاید:

«بستار: گرفتار، درگرو... ابوالفتوح رازی در تفسیر خود در ذیل  
آیه «کل نفس بما کسبت رهینه» گوید: قناده گفت: مردمان همه  
بستارند به گناه خود الا اهل بهشت.»<sup>۱</sup>

۷- ص ۱۴۵، بیت ۳۵:

تورا اندر جهان رستنی خواند

از ارکان کردگار کامرانت

زمانی اندرو می خاک خوردی

نیود آگه کس از نام و نشانت

گهی بدرود خوشه ت ورزکاری

گهی بشکست شاخی باغبانت

وز آنجا در جهان مردمت خواند

ز راه مام و باب مهربانت

در توضیحات آمده است: «نرگس و پیکان، استعاره از  
ستاره هاست.»

«نرگسها» استعاره از «ستاره ها» است ولی «پیکانها» استعاره از  
«شهابها» هستند.

۵- ص ۸۹، پاورقی، بیت ۱۰:

آمده است: «... زی تیر نگه کرد و پر خویش برودید...»  
«زی تیر» است نه «زی تیز»

۶- ص ۱۴۰، بیت ۴۵:

عروة الوثقی حقیقت عهد فرزندان توست

...وزان پس کت کدیور پاسبان بود

رسول مصطفی شد پاسبان

در توضیح «کدیور» آمده است: «کدخدای رئیس»  
با توجه به ابیات بالا که انسان در مرحله نبات بوده است و سپس  
به مرحله حیوان می‌رسد «کدیور» به معنی «برزیگر و زارع» است.<sup>۲</sup>

۸-ص ۱۴۶، بیت ۳:

تو نشسته خوش و عمر تو همی پرد

مرغ کردار و برو مرگ نهاده فغ  
در توضیح این بیت آمده است: «تو خوش نشسته‌ای و عمرت  
مانند مرغ در حال پختن است و اجل برای آن تله نهاده.»

معلوم می‌شود حاشیه‌نویس با مصحح و متن نویس از یکدیگر  
جدا هستند و از هم دور افتاده‌اند. حاشیه‌نویس «پرد» را به احتمال  
زیاد «پزد» خوانده است و «در حال پختن» معنی کرده است. معنی  
درست آن «در حال پریدن» است.

۹-ص ۱۵۲، بیت ۳۷:

منو بر گذشته نود، بیش از این

که اکنونت زیر قدم بسپرد  
«قدم» نادرست است و صحیح آن «قَدَم» است.

۱۰-ص ۱۵۹، بیت ۲:

در معنی

جز آن نادان که پیل جهل زیر پی سپردستش  
کسی خود را به کام اژدهای مست نسپارد  
آمده است: «بجز نادانی که سوار بر پیل جهل نابودکننده و به حال  
خود رها شده باشد، کسی خود را به کام اژدهای مست نمی‌سپارد.»  
نمی‌دانم «سوار بر پیل» و «به حال خود رها شده» از کجای بیت  
دریافت می‌شود، احتمالاً شارحان بیت را درست نخوانده‌اند. معنی  
آن این است: «جز آن نادان که پیل جهل (تشبیه جهل به پیل) او را در  
زیر پی، لگدکوب کرده است کسی خود را به کام اژدهای مست  
نمی‌سپارد.» زیر پی سپردستش: زیر پا او را لگدمال کرده است. رابطه  
پیل و لگدکوب کردن در زیر پا کاملاً آشکار است.

۱۱-ص ۱۶۲، بیت ۱۶:

آن را که چنین زنیش بفریید

شاید که خود به مرد شمارد  
در توضیح مصرع دوم آمده است: «خود را کارآمد و مؤثر نداند.»  
در مصرع دوم «خرد» نهاد است نه مفعول. مفعول فعل «نشمارد»،  
«آن» است: «شایسته است که خرد آن را که چنین زن او را بفریید مرد  
به حساب نیاورد.» ناصر خسرو در ابیات دیگر خرد را این گونه وصف  
کرده است:

سوی خرد جز که سخن نیست مرد

او سخن و کالبدش لعبت است<sup>۳</sup>

و:

که را دیو دنیا گرفته ست اسیر

مرو را کسی جز خرد کی خرد<sup>۴</sup>

۱۲-ص ۱۶۴، بیت ۲۳ و ۲۲:

کمائت خاطر و حجت سپرت باید ساخت

ز نکته‌های نوادر سهام باید کرد

چو ناصبی معربند دلام خواهد ساخت

تو را جزای دلامش دلام باید کرد

در توضیح «دلام» آمده است: «مکر و فریب و عشو»  
با توجه به بیت قبل و مراعات‌النظیر بین کمان، سپر و سهام،  
«دلام» به معنی «ژوبین و نیزه کوچک» بهتر است. استاد مهدی محقق  
نیز در تحلیل اشعار ناصر خسرو «دلام» را به معنی نیزه کوچک و  
ژوبین آورده است.<sup>۵</sup>

۱۳-ص ۱۷۲، بیت ۱۷:

حکمت را بُود خانه بلخ و کتون

خانه‌ش ویران و بخت و ارون شد  
«بُود / bovad» باید به صورت «بُود / bod» بیاید. در بیت قبل نیز  
می‌گوید:

خاک خراسان چو بود جای ادب

معدن دیوان ناکس اکنون شد

۱۴-ص ۱۸۰، بیت ۵۰:

پراپرند زطمع باز و جغدگان بی رنج

نشسته‌اند از ایشان طمع گسته ستند



در توضیح آمده است: «بازهای شکاری سرشار از طمع‌اند و  
جغدها آسوده نشسته‌اند و بازها از آن طمع بریده‌اند. (زیرا جغد شکار  
باز نیست).»

«باز» مفرد است و «پراپرند» جمع است و نهاد و فعل (بند) با هم  
مطابقت نمی‌کند. در نسخه بدل به جای «پراپرند» «بر ابر بر» آمده  
است. و به جای «نشسته‌اند از ایشان» «نشسته‌اند ازیرا» آمده است.<sup>۶</sup>  
بیت به صورت زیر می‌تواند تصحیح شود:

برابر بر زطمع باز و جغدگان بی رنج

نشسته اند ازیرا طمع گسسته ستند  
در این صورت معنی کاملاً مشخص و بدون عیب است: «باز به  
خاطر طمع بر ابر پرواز می کند (اوج می گیرد و خود را به رنج  
می افکند) ولی جغدها بدون رنج و زحمت نشسته اند زیرا طمع  
ندارند.» اگر به صورت «از ایشان» بیاوریم نیز معنی صحیح است:  
«بازها به خاطر طمعی که دارند بر ابرها پرواز می کنند ولی جغدها  
چون بی طمع آفریده شده اند بی رنج و زحمت نشسته اند.» در این  
صورت «از ایشان» به معنی «از جغدها» است و عبارت «از ایشان طمع  
گسسته ستند» آنها را بی طمع آفریده اند، معنی می شود.

۱۵-ص ۲۰۱، بیت ۴۶:

آنچه حجت می به دل بیند نبیند چشم تو  
با درازی مرسخن رازین همی پهنا کند  
در توضیح آن آمده است: «پهنا کردن: بسط دادن»  
به نظر می رسد در اینجا «پهنا کردن» کوتاه کردن و از بین بردن  
معنی دهد و مجازاً تمام کردن و قطع کردن. معنی بیت: «چون آنچه  
حجت به دل می بیند چشم تو نمی بیند با وجود درازی، سخن را به  
این خاطر تمام می کند.»  
«حسن تخلصی» نیز برای پایان بردن قصیده آورده است و نیز  
این بیت آخر قصیده است.

۱۶-ص ۲۰۰، بیت ۳۳:

هر یکی از هر گل و میوه همی گوید تو را  
کش بدان صورت کسی دانا همی عمدا کند  
«کش» نادرست است و درست آن «کش» است. در چاپ  
دانشگاه تهران نیز به صورت «که ش» آمده است.

۱۷-ص ۲۰۴، بیت ۱۰:

گر بخندند گروهی که ندارند خرد  
تو چه دیوانه به خنده‌ی، دگران نیز مخند  
«چه» نادرست است و درست آن «چو» است. در صفحه ۴۰۳  
دیوان ناصر خسرو چاپ دانشگاه تهران نیز «چو» آمده است.

۱۸-ص ۲۲۸، بیت ۱۸:

من به چه کارم خدای را که بیایست  
کردن چندین هزار کار و بیاوار  
در توضیح آمده است: «من به چه کارم: به چه کاری می آیم، به  
چه دردی می خورم، بیاوار: بی رسم، بی قاعده، بی حساب»  
«بیاوار» به معنی بی حساب و بی رسم و قاعده درست نیست  
بلکه به معنی «شغل و عمل» است. ناصر خسرو:  
من نقش همی بندم و تو جامه همی باف  
این است مرا با تو همه کار و بیاوار<sup>۲</sup>

۱۹-ص ۲۳۱، بیت ۱:

برآمد سپاه بخار از بحار  
سوارانش پر در کرده کنار  
در توضیح آمده است: «سواران: قطرات آب (استعاره)»  
«سواران» استعاره از «ابر» است و «در» استعاره از «قطرات آب  
باران» است.

۲۰-ص ۲۳۲، بیت ۱۵:

دهد دست و سر بوس گل راسمن

چو گیرد سمن را گل اندر کنار  
در توضیح آمده است: «دست و سر بوس: دست بوس و  
سر بوس»

در مصرع اول فعل «بوس دهد» است و «دست و سر» مفعول  
است. معنی بیت: «سمن، دست و سر گل را بوس دهد» و «دست بوس  
و سر بوس» اشتباه است.

۲۱-ص ۲۳۷، بیت ۲۶:

چون لؤلؤی شهوار نباشد جو، اگر چند  
جو را بگزیند خر بر لؤلؤی شهوار  
در معنی این بیت آمده است: «هر چند خریداران جو بیشتر از  
مشتریان لؤلؤ هستند ولی لؤلؤ بر جو برتری دارد.»  
با توجه به ابیات زیر بهتر است این گونه معنی شود: «هر چند خر  
جو را بر لؤلؤ شهوار ترجیح می دهد ولی جو چون لؤلؤ شهوار نیست»  
و «هر چند خریداران جو بیشتر از مشتریان لؤلؤ هستند» از بیت  
دریافت نمی شود. ناصر خسرو:

خر سپس جو دوید و تو سپس نان

اکنون در زیر بار می رود خروار<sup>۸</sup>  
یا:  
بانگ بردارند و بخروشند بر امید خورد  
چون حدیث جو کنی بی شک خران افغان کنند<sup>۹</sup>

۲۲-ص ۲۷۸، بیت ۱۱۲:

ای معنی را نظم سخن سنج تو میزان  
ای حکمت را نثر تو بسته به مسطر  
در توضیح مصرع دوم آمده است: «ای آنکه نثر تو به وسیله  
مسطر بر کاغذ نقش بسته است.»

مصرع دوم درست معنی نشده است و «حکمت» از معنی مصرع  
دوم قوت شده است: «ای کسی که نثر تو حکمت را به وسیله مسطر  
بر کاغذ نوشته است.»

۲۳-ص ۲۸۲، بیت ۳۰:

ای جاهل مفلس ار بکوشی  
گنجور شوی ز علم گنجور  
«علم گنجور» اشتباه است و به صورت «گنجور شوی ز علم،  
گنجور» درست است.

۲۴-ص ۲۸۲، بیت ۳۱:

گر حکمت منت در خور آید  
گنجور شدی و گشت مآجور  
در توضیحات آمده است: «گشت مآجور: مزد و اجرت می یافت»  
«گشت» در اینجا به قرینه «شدی»، «گشتی» است: «گنجور شدی  
و گشتی مآجور»

«گشتی» فعل مستقبل محقق الوقوع به صیغه ماضی است. یعنی  
فعل ماضی است ولی معنی آینده می دهد.

«حافظ:

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش

گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش  
حافظ در چند مورد دیگر «شد» را به جای «شود» [= خواهد شد]  
به کار برده است از جمله:

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد  
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند

یا:

این چه عیبست کز آن عیب خلل خواهد بود  
و ربود نیز چه شد مردم بی عیب کجاست<sup>۱۰</sup>

۲۵- ص ۲۸۴، بیت ۴:

تا به پیشت یکی دگر فاسق

بیش و بهتر روذت فسق و فجور  
در معنی آورده اند: «اگر فاسق و تباہکاری پیشرو تو باشد  
می توانی بهتر فسق و فجور کنی.»  
«به پیشت»، «پیشرو» معنی شده است. در اینجا «به پیشت» به  
معنی «در نزدت» است.

۲۶- ص ۲۹۲، توضیح ۴۱:

آمده است: «کنده سعیر: گودال، دوزخ»  
باید به صورت «گودال دوزخ» باشد.

۲۷- ص ۲۹۴، بیت ۳۱:

«که نماید چنان که گفته ستند

باز دارد تو رازشعر شعیر»  
«شعر» اشتباه است و درست آن «شعر» است:  
دنیات دور کرد ز دین وین مثل تو راست  
کز شعر باز داشت تو را جستن شعیر<sup>۱۱</sup>

۲۸- ص ۳۰۰، بیت ۵۰:

تو به آواز چرامی رمی از شیر خدا

چون پی شیر نگیری و نباشی نخجیر؟  
در معنی آن آمده است: «تو دنبال آواز می روی و از شیر خدا  
علی (ع) می رمی! چرا پی شیر را نمی گیری که شکار او باشی، یعنی  
مطیع علی (ع) شوی؟»  
«تو به دنبال آواز می روی» در بیت نیامده است و بیت به معنی  
«تو چرا با آواز شیر خدا از او می رمی (می ترسی)...» رابطه «آواز شیر»  
و «ریدن» کاملاً آشکار است و «تو به دنبال آواز می روی» درست  
معنی مقابل بیت است.

۲۹- ص ۳۰۳، بیت ۷:

چون نبوشی چه خز و چه مهتاب

چون نبویی چه نرگس و چه پیاز  
در توضیحات آمده است: «مهتاب» به معنی «به رنگ مهتاب، کم  
رنگ»

«مهتاب» در اینجا به معنی «نور مهتاب» است و «مهتاب پوشیدن»  
کنایه از عریان و برهنه بودن است:  
«چون لباس نبوشی اگر خزر داشته باشی و یا برهنه باشی یکسان  
است...»

۳۰- ص ۳۰۴، بیت ۱۰:

آن نه مال است کش نگه داری

تا نپرد چو باز بر پرواز  
«بر پرواز» به معنی باز شکاری که کارش پرواز کردن است (۴)  
آمده است.  
بهتر است «بر پرواز» را به معنی «بلند پرواز» بگیریم.

۳۱- ص ۳۱۲، بیت ۳۲:

ای پسر، گر دل و دین را سفها لاش کنند

تو چو ایشان مکن و دین و دل خویش ملاش  
در توضیحات آمده است: «ملاش: آلوده مکن، از لاشیدن»  
«لاشیدن» به معنی لاش کردن و غارت کردن به زبان مرغزی  
(برهان) مناسب تر است. دکتر مهدی محقق نیز در ص ۲۵۱ تحلیل  
اشعار ناصر خسرو «لاشیدن» را به معنی «لاش کردن و تاراج و  
غارت» آورده است.

استاد فروزانفر در جزء دوم از دفتر اول ذیل بیت:

غیب و آینده بریشان گشت فاش

ذکر ماضی پیش ایشان گشت لاش  
آورده است: «لاش: به زبان مرغزی غارت بود، طیان گوید:  
به لاش عشق من آن نوجوان بسان کلاب

جوال و جبه من لاش کرد و کیسه خراب

(لغت فرس، ذیل لاش)

... خاقانی نیز گوید:

فاش کند تیغ تو قاعده انتقام

لاش کند رمح تو مائده کارزار

(دیوان خاقانی، ص ۱۸۱)

یا:

خوان صبحی به شیب مقرعه کن لاش

کابرش روز آتشین ستام برآمد  
(همان مأخذ، ص ۱۴۴)  
سنایی غزنوی از این کلمه صفت ساخته که بر وجود فعلی از آن،  
قرینه تواند بود:

رنج کاران گنج لاشاند

زر نگهدار راز پاشاند  
(حدیقه سنایی، ص ۴۵۳)

آن فعل را در این بیت می توان یافت:

ای پسر گر دل و دین را سفها لاش کنند

تو چو ایشان مکن و دین و دل خویش ملاش<sup>۱۲</sup>

۳۲- ص ۳۱۹، بیت ۵۳:

با طلعت مبارک مسعود او زسعد

خالی است مشتری را در قوس طلعتش  
معنی شده است: «طلعت مبارک مستنصر همچون خالی مایه  
آرامش چهره مشتری در خانه قوس است؛ یعنی او سعادت بخش تر  
از ستاره مشتری است.»

در این بیت «با» به معنی «در مقابل» و «در برابر» است. در معنی  
داده شده «با» و «از» جایی ندارند و «از سعد» متمم مسند (خالی)  
است: «در برابر طلعت مبارک مسعود او، مشتری در قوس طلعتش  
از سعد خالی است.» «خالی است» به معنی «تهی است» به کار رفته  
است و هیچ ارتباطی با «خال چهره ندارد». در مصرع دوم:  
«مشتری، طلعتش در قوس خالی است»، «ش» همان «مشتری»  
است. یعنی اضافه گسسته است مانند جمله «حسن، برادرش  
مریض است.»

۳۳- ص ۳۵۶، بیت ۳۵ و ۳۴:

زین اسب آزدل است ای پسر

نعل او خواری، عنان او سوال

تا فرود آیی به آخر گر چه دیر

بر در شهر نمیدی لامحال  
در معنی این دو بیت آمده است: «اگر اسب آزشوی، سرانجام به  
شهر نمیدی در می آیی.»  
«اگر اسب آزشوی» در دو بیت ذکر شده دریافت نمی شود بلکه  
منظور این است که «اگر سوار اسب آزشوی...»

۳۴-ص ۳۷۷، بیت ۱۲:

گردانی که این مثل بر کیست

بروی بر طریق ملعون پیل

در توضیحات آمده است: «ملعون پیل، ترکیب اضافی است با  
حذف نشانه اضافه (ملعون پیل)»

ممکن است «ملعون پیل» صفت مرکب جانشین موصوف باشد  
یعنی «فرد ملعون پیل» که در این صورت «ملعون پیل» صفت جانشین  
موصوف است و نقش آن «مضاف الیه»، یا ملعون پیل یعنی پیل ملعون  
که در این صورت «ملعون» صفت پیل است.

۳۵-ص ۴۰۱، بیت ۲۶:

نزدیک خزان خلق، ایراک

همواره چنین ذلیل و خوارم

«خزان» اشتباه است و درست آن «خران» است.

۳۶-ص ۴۰۲، بیت ۴۵ و ۴۶:

شش بود رسول نیز مرسل

بندیش نکو در اعتذارم

از پنج چو بهتر است ششم

بهرترزه باشد این چهارم

در توضیحات آمده است: «شش رسول (؟)»

و در صفحه ۴۶۵ در توضیح بیت ۱۷:

ز بهر آن که بنمایندمان آن جای پنهانی

دُمادُم شش تن آمد سوی ما پیغمبر از یزدان

آمده است: «شش تن به احتمال، حواس باطن»

ناصر خسرو حواس را این گونه وصف کرده است و آنها را پنج  
حس دانسته است:

روزی دهان پنج حواس و چهار طبع

خوالیگران نُه فلک و هفت اخترند<sup>۱۳</sup>

منظور از «شش مرسل» و «شش تن» شش پیامبر هستند که در

خوان الاخوان آمده است:

«پس بگوئیم که این سه مرتبت (پیغمبری، وصایت، امامت) از سر  
دور آدم علیه السلام تا به آخر دور محمد(ص) بگشت. هر مرتبتی اندر  
شش تن و هژده تن اندر عالم، اندرین سه مرتبت ایستادند چون آدم  
و اساس او و امام او و نوح و اساس او و امام او، و ابراهیم و اساس او  
و امام او، و موسی و اساس او و امام او، و عیسی و اساس او و امام او  
و محمد و اساس او و امام او، علیه السلام و به هفتم ایشان کار دین  
تمام شود...»<sup>۱۴</sup>

و نیز در این کتاب آمده است: «و او راهنمای است بر شش  
صاحب شریعت از آدم تا محمد مصطفی علیهم السلام، که ایشان هر  
یکی اندر زمانه خویش از بهر راست کردن صورتهای روحانی آمدند  
اندر خلق آن زمانه و تمامی دعوت ایشان و راستی مقصودشان به  
هفتم ایشان که خداوند قیامت است.»<sup>۱۵</sup>

در صفحه ۱۸۲ این کتاب آمده است: «پس همچنین این شش  
صاحب شریعت داعیان خداوند قیامت بودند و این شش تن که خلق  
را بدان هفتم خویش خواندند مانند بودند مر شش جهت را که هر  
یکی دلیل همی کنند بر هفتم که آن جسم است و عالم مر او را شش  
جهت بود سبب بود مر بیرون آوردن صورت جسمی مردم را و قائم  
قیامت سلام الله علی ذکره که مر او را این شش جهت بزرگوار بود که  
هر یکی خلق عالم را بدو دعوت کردند سبب بود مر بیرون آوردن  
صورت لطیف از مردم.» در همین صفحه دایره ای ترسیم شده است  
که نام شش مرسل در آن آمده است:



استاد جلال متینی نیز آورده است: «در جای دیگر اظهار داشته  
است همانطور که از شش رسول مرسل، رسول ششم که پیغامبر ما  
باشد بر دیگران ترجیح دارد به همان ترتیب خلیفه چهارم نیز از سه  
خلیفه نخستین برتر است.»<sup>۱۶</sup>

بنابراین «شش مرسل» و «شش تن» همان «آدم، نوح، ابراهیم،  
موسی، عیسی و محمد (سلام الله علیهم)» هستند.

۳۷-ص ۴۷۹، بیت ۴۸:

ای جوان، عبرت از این پیر هم اکنون گیر

از سر سولان بندیش هم از پایان

آمده است: «سولان: آغاز»

در تحلیل اشعار ناصر خسرو آمده است: «سولان یا سبلان کوهی

است در سه فرسنگی اردبیل. (پوهان):

این چاه بر شو به سولان دانش

به یک سو شو از جوی از جرّ عصیان

(۳۲۲)

ای جوان، عبرت از این پیر هم اکنون گیر

از سر سولان بندیش هم از پایان

(۳۷۹)

استاد پورداوود در کتاب خود فصل مشبعی تحت عنوان

«سولان» آورده و گفته‌های مورخان و جغرافی نویسان را درباره آن نقل کرده و چنین برمی آید که این کوه نزد زردشتیان محترم بوده...»<sup>۱۷</sup>  
۳۸- ص ۴۸۱، بیت ۲:

من مرتو را نمودم، اگر چه ندیده بود

با کاروان رباط کسی هر دوان دوان  
اگر «کسی» را مضاف الیه «رباط» بدانیم فعل «ندیده بود» بدون نهاد می ماند. «رباط» باید جدای از «کسی» باشد، چون «کسی» نهاد فعل «ندیده بود» است.

۳۹- ص ۴۸۴، بیت ۲۰:

این همه با خیل و حشم رفته اند

نه مه مانده ست کنون نه شبان  
اشتباهاً «رمه» به صورت «مه» نوشته شده است.

۴۰- ص ۴۸۶، بیت ۸:

تن چرای گور خواهد شد به تن تا کی چری؟

جانث عریان است و تو برگرد تن کرباس تن  
«کرباس تن» باید به صورت صفت مرکب «کرباس تن» یعنی «تندۀ کرباس» بیاید و کسره اضافی «کرباس تن» اضافه است.

۴۱- ص ۵۲۵، بیت ۶:

طرفه چراغی است گل، فروخته هموار

آتشش آب و عمیق و مشک و دباله  
«عمیق» اشتباه است و درست آن «عقیق» است. در چاپ دانشگاه تهران نیز «عقیق» آمده است.

۴۲- ص ۵۹۳، بیت ۳۵:

گنجهکار را سوی آتش دلیل

کم آزار را سوی جنت مهاری  
چنین معنی شده است: «ای جهان، تو باعث رفتن گناهکار به دوزخ و عامل جلوگیری از رفتن بی آزار به بهشتی.»  
مصرع دوم به این معنی است که: «تو بی آزار را به سوی جنت می بری» و مصرع اول و دوم در مقابل یکدیگر قرار دارند. ناصر خسرو در چند بیت قبل در مورد جهان آورده است:  
اگر جاهل اندر تو بدبخت شد، من

به دین از تو الفغده ام بختیاری

(بیت ۳۳)

در مصرع مورد بحث نیز «دنیا» را مانع رفتن بی آزار به بهشت نمی داند.

۴۳- ص ۶۱۸، بیت ۱۰:

هر چند که پشم است اصل هر دو

بسیار به است از پلاش قالی  
«پلاش» اشتباه است و درست آن «پلاس» است.

۴۴- ص ۶۲۷، بیت ۱۱:

تا چو شبه گیسوان فرو نهلد

کی رهد ای خواجه کل ز ننگ گلی  
«گلی» اشتباه است و باید «کلی» (Kali) باشد.

۴۵- ص ۶۳۱، بیت ۱۹:

گر ناصبیت برد عمر باشی

ورشعی خواندت علی نامی  
در توضیح آمده است: «علی نامی: علی (ع) را نام می بری، از نامیدن.»

«علی نامی» در معنی «نامت علی است» به کار رفته است: اگر تو را ناصبی به مهمانی برد عمر هستی، اگر شیعه تو را بخواند، نامت علی (ع) است. «علی نامی» به معنی «علی (ع) را نام می بری» نیست.

۴۶- ص ۶۴۳، شماره ۵۴:

دوبار تکرار شده است و توضیحات ۴۷ مربوط به بیت ۴۸ و شماره ۴۸ مربوط به بیت «۴۹» است. در صفحه ۶۸۳ نیز شماره توضیحات اشتباه چاپ شده است.

۴۷- ص ۶۸۳، بیت ۲۳:

مرموزن را جو نانی دشوار دهی

مر فسوسی را دینار جز آسان ندهی  
در توضیحات آمده است: «فسوسی: حیلۀ گر، جادوگر»  
«فسوسی» به معنی مسخره کننده و شوخی کننده است. در تحلیل اشعار ناصر خسرو آمده است:  
«فسوسی: مرد مسخره (برهان): مرموزن را...»<sup>۱۸</sup> در فرهنگ

ترجمه و قصه های قرآن آمده است:

«کانوا به یستهزءون» بودند ایشان که بدو افسوس کردند  
(۱۰۱۷/۶۴۳) و «مستهزءون: افسوس دارندگان» (۱۹۳۱/۴۲)  
«حافظ:

دی گله ای زطره اش کردم و از سر فسوس

گفت که این سیاه کج، گوش به من نمی کند

(غزل ۱۹۲)

یا:

آمد افسوس کنان مغبیجه باده فروش

گفت: بیدار شو، ای رهرو خواب آلوده

(غزل ۴۲۳)

مولوی نیز به همین معنی آن را به کار برده است:

من تو را افسوس می کردم ز جهل

من بدم افسوس را منسوب و اهل

(مثنوی، دفتر اول، ۲۰(۴۵)

۴۸- ص ۶۸۴، بیت ۱۱:

قلم بگیر و فزونی مجوی و غبن مکش

اگر به حکمت و علم اندر اهل پایگهی

در توضیحات آمده است: «تایگه: پایگاه، رتبه و مقام»

«تایگه» نادرست است و درست آن «پایگه» است.

۴۹- ص ۶۸۵، بیت ۱۷:

به پیش شیری صد خر همی ندارد پای

دو من سرب بخورد ده ستیر سیم گهی

در معنی بیت آمده است: «... گاهی دو من سرب، ده ستیر نقره را

می خورد. ستیر ۱۴۰ یک من.» مصرع دوم برعکس معنی شده است در

مصرع اول می گوید: صد خر در مقابل یک شیرتاب مقاومت ندارد و

در مصرع دوم نیز می گوید: «گاه ده ستیر سیم (همان شیر مصرع قبل)

دو من سرب (همان صد خر مصرع پیشین) را می خورد.»

۵۰- ص ۶۹۱ بیت ۳۲:

هرگز نبرد کسی به بازار

نابینخته گندم بهایی

در معنی مصرع دوم آمده است:

«... گندم گران بهای غربال کرده را»

«نابینخته» به معنی غربال نشده است و معنی مصرع دوم «گندم

گرانبهای غربال نشده را» است.

۵۱- ص ۷۰۲، بیت ۱۹:

چون سوی علم و طاعت نشتابی؟

ای رفتی شده چه همی پایی؟

«رفتگی شده» اشتباه است و درست آن «رفتگی شده» است. (ر. ک

به ص ۷ دیوان ناصر خسرو چاپ دانشگاه تهران)

۵۲- ص ۷۱۰، بیت ۱۲:

چون به حسد، ننگری به خوان کسان بر

لقمه یارت به چشم خوب تر آید

و محقق به صورت «مکر و بند تو» است و ضبط این شارحان موجب اشکال در قافیه می شود. (رجوع کنید به ص ۷۵۰ دیوان ناصر خسرو و چاپ دانشگاه تهران)

۵۴- ص ۷۲۴، بیت ۱۵:

همه گزدم وش و خرچنگ کردار

گوزن و شیر چهر و گاو پیکر

در توضیح آمده است: «اشاره به برجهای عقرب، سرطان، اسد و

ثور است.»

«گوزن» در این توضیح بدون معنی مانده است: گوزن کنایه از

کمان، قوس است:

چون، زشاخ گوزن حمله برد

زهره شیر آسمان بدرد

(هزنامه یمنی، عثمان مختاری، همایی، ۷۳۹ به نقل از معین)

در پایان از استادان دانشمند و بزرگوارم آقایان دکتر سید حسین

فاطمی و دکتر رضا اشرف زاده که بسیاری از اشکالات را به

راه گشایی و هدایت آنها گشودم صمیمانه تشکر می نمایم.

پانوشتها:

۱- ابوالفتح، جلد ۱، ص ۱۶۵، به نقل از تحلیل اشعار

ناصر خسرو، مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، اسفندماه ۱۳۶۸،

ص ۱۳۷.

۲- تحلیل اشعار ناصر خسرو، مهدی محقق، همان، ص ۲۴۱.

۳- دیوان حکیم ناصر خسرو، دکتر جعفر شعار و دکتر کامل

احمدنژاد، انتشارات پیام امروز، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۹۰.

۴- دیوان حکیم ناصر خسرو، همان، ص ۱۵۱.

۵- تحلیل اشعار ناصر خسرو، همان، ص ۱۷۶.

۶- دیوان ناصر خسرو، مجتبی مینوی، مهدی محقق، انتشارات

دانشگاه تهران، ۱۳۶۵، ص ۷۲۴.

۷- دیوان حکیم ناصر خسرو، همان، ص ۲۳۷، بیت ۲۴.

۸- دیوان حکیم ناصر خسرو، همان، ص ۲۲۸، بیت ۶.

۹- دیوان حکیم ناصر خسرو، همان، ص ۲۰۷، بیت ۲۳.

۱۰- حافظ نامه، بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات علمی و فرهنگی،

تهران چاپ چهارم، ۱۳۷۱، ص ۸۷۲، جلد دوم.

۱۱- دیوان حکیم ناصر خسرو، همان، ص ۲۹۱، بیت ۲۴.

۱۲- شرح مشنوی شریف، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات زوآر،

ص ۵۵۲.

۱۳- دیوان حکیم ناصر خسرو، همان، ص ۱۹۵.

۱۴- خوان الاخوان، ناصر خسرو، به قلم (قویم)، ۱۳۳۸، کتابخانه

بارانی.

۱۵- خوان الاخوان، ناصر خسرو، همان، ص ۱۸۰.

۱۶- یادنامه ناصر خسرو، مقاله ناصر خسرو و مدیحه سرایی،

جلال متینی، انتشارات دانشگاه فردوسی، آذرماه ۲۵۳۵، ص ۴۸۴.

۱۷- تحلیل اشعار ناصر خسرو، همان، ص ۲۰۰.

۱۸- تحلیل اشعار ناصر خسرو، همان، ص ۲۲۸.

۱۹- فرهنگ ترجمه و قصه های قرآن، مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق

نیشابوری، دکتر محمد جاوید صباغیان، انتشارات آستان قدس، ۱۳۶۸، ص ۳۶.

۲۰- راز خلوتیان، شرح غزلیات حافظ، دکتر رضا اشرف زاده،

انتشارات کلههر، چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۷۲.

۲۱- دیوان ناصر خسرو، مجتبی مینوی، همان، ص ۵۲۷.



«ننگری» در دیوان ناصر خسرو چاپ دانشگاه تهران بنگری است

و با توجه به بیت «بنگری» بهتر است.<sup>۱۱</sup>

۵۳- ص ۷۱۹، بیت ۴۰:

ای زهر خورده قند تو

ببریده از پیوند تو

در توضیحات آمده است: «شاید «زهر خورده ی قند تو» باشد

یعنی ای دنیایی که ما از دست تو به جای قند زهر خورده ایم و شاید

«بند و مکر تو» درست باشد. (مینوی - محقق، ۷۵۰)

شاید «بند و مکر تو» درست باشد. در دیوان ناصر خسرو مینوی